

برنامه‌ی درسی ملی از الف تا ی

سخنان حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر بهرام محبی‌الدین محمدیان
ریس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و معاون پژوهشی وزارت آموزش و پرورش

اشاره

ضرورت تحول در نهاد آموزش و پرورش، سال‌هاست که در نظام تعلیم و تربیت ما مطرح بوده است. به غیر از تلاش‌های دست‌اندر کاران نظام آموزشی در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب اسلامی، در دهه‌ی اخیر تولید اسناد بالادستی و نقشه‌هایی که راه متولیان تعلیم و تربیت در کشورمان را به درستی بازنمایی کند، شدت بیشتری گرفته است. در این تلاش‌ها، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، همواره نقش بی‌بدلی داشته است. تفکر برنامه‌ای و ضرورت توجه به علم برنامه‌ریزی درسی، همراه با مدنظر قراردادن تعلیم و تربیت و فلسفه‌ی اسلامی، از زمان ریاست زنده‌یاد مهندس علاقه‌مندان بر سازمان پژوهش نصیح گرفت، در دوران ریاست مهندس نوبد ادامه یافت و در زمان مدیریت دکتر محمدیان به اوج و تکامل رسید. از همان زمان‌ها هم بود که تولید برخی اسناد بالادستی مهم مانند سند ملی، رهنامه‌ی تربیت، فلسفه‌ی آموزش و پرورش، سند تحول و برنامه‌ی درسی ملی در دستور کار وزارت آموزش و پرورش قرار گرفت و مدیریت علمی کارها، در اکثر موارد به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی سپرده شد. اکنون پس از سال‌ها تلاش عده‌ای از اندیش‌مندان دانشگاهی، حوزوی و فرهنگیان فرهیخته، اسناد تحول آفرین و قابل اعتمای آموزش و پرورش، یکی پس از دیگری به مرحله‌ی تصویب نهایی می‌رسند. یکی از این اسناد، برنامه‌ی درسی ملی است. محتوای این سند، از مهرماه ۱۳۹۰ با اجرای طرح هم‌سوسازی محتوای برنامه‌ها و کتاب‌های درسی پایه‌ی اول ابتدایی با برنامه‌ی درسی ملی، عملیاتی می‌شود. در ویژه‌نامه‌ای که از سوی مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی برای آشنایی آموزگاران پایه‌ی اول با مقادیر این طرح آماده شده است، نظر بر این شد که مطلب اصلی را به متنی اختصاص دهیم که برگرفته از سخن‌رانی حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر بهرام محبی‌الدین محمدیان، ریس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و معاون پژوهشی وزارت آموزش و پرورش درباره‌ی تشریح ویژگی‌های برنامه‌ی درسی ملی است. دکتر محمدیان، علاوه‌بر مسئولیت سازمانی، به دلیل اشرافی که بر مباحث فلسفه‌ی اسلامی و آموزه‌های تعلیم و تربیت دارد و نیز به واسطه‌ی قریب به ۳۰ سال تدریس و مدیریت در رده‌های گوناگون آموزش و پرورش، در این سخن‌رانی، از الف تا یای برنامه‌ی درسی ملی را تبیین کرده است. به دلیل اهمیت موضوع و نکته‌های مهمی که در جای جای این سخنان به چشم می‌خورد، بدون توجه به طولانی بودن متن، آن را به‌طور کامل در پی می‌آوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

و دست‌اندر کار تعلیم و تربیت و هم به عنوان پدر و مادر خواهان تحول هستیم. اگر به عنوان یک شهروند به تولیدات و محصولات آموزش و پرورش و خروجی‌های آن نظری بیفکیم، باز هم انتظار داریم که در آموزش و پرورش، امروز یک ضرورت است و هم در سطح مدیریت و هم در سطح کارشناسی به یک گفتمان غالب تبدیل شده است و لایه‌های متنوع اجتماعی، این تحول را ز مطلب می‌کنند. اگر خوب دقت کنیم، هم به عنوان یک معلم، مسئول



آموزش‌وپرورش مامگایر با حوزه‌ی فکری ماشدو با مصالح و هویت ملی - دینی ما منطبق نبود. دیگران آموزش‌وپرورش خودشان را بازسازی کردند، اما ما همچنان به آموزش‌وپرورش تقليدی سابق چسبيديم و آن را رهان‌کردیم. ما آموزش‌وپرورش خود را از الگوهای دیگران یاد گرفتیم، اما وقتی آن‌ها متوجه کاستی‌ها و نقصان کار خود شدند، دست به اصلاحاتی زدند در حالی که ما حتی برای امور دنیایی خودمان کمتر به این اصلاحات توجه کردیم.

بنابراین نیازمند این هستیم که آموزش‌وپرورشی بومی و بهروز داشته باشیم. آموزش‌وپرورشی که منطبق بر مبانی اندیشه‌ای خودمان باشد. همه‌ی این موارد اقتضا می‌کند که در آموزش‌وپرورش کشبور تحول اتفاق بیفتد. هم در مبانی، روش‌ها، محتویات و هم این که محصول خروجی، مطلوب ما باشد و به درد روزگار کنونی ما بخورد. به همین دلیل است که نیازمند تحول هستیم.

نقشه‌ی راه

تحول یا هر تغییر و دگرگونی اساسی، نیازمند یک نقشه‌ی راه است. اگر ساختمانی غیرمستحکم داشته باشیم، به راحتی می‌توانیم آن را تخریب کنیم. اما این که چه چیزی بسازیم، نیازمند یک نقشه است، نقشه‌ای که بر اصول مهندسی طراحی شده باشد. بنایی که ساخته می‌شود، باید با مواد لازم و دارای استحکام و هم‌چنین رعایت استانداردها ساخته شود. در سال‌های

چرا تغییر و تحول؟

شاید این سؤال برای شما هم جدی باشد. ما تحول را می‌خواهیم، اما چرا؟ یکی از دلایل، این است که از محصولات ناراضی هستیم. همین که به عنوان پدر و مادر نگاه می‌کنیم و می‌گوییم بچه‌های ما با این استعداد و توانایی‌هایی که دارند و با این هزینه‌هایی که صرف تحصیل آن‌ها می‌شود، باید بهتر از این باشند، پس نگران این هستیم که شاید در محتوای آموزش‌وپرورشی و فرآیندهای یاددهی - یادگیری ماشکالاتی وجود دارد که این محصول، آن طوری که انتظار داریم، به دست نمی‌آید.

ما به عنوان دست‌اندرکاران آموزش‌وپرورش وقتی به تلاش‌های همکارانمان و زحماتی که کشیده‌اند نگاه می‌کنیم، از این خروجی‌ها راضی نیستیم و می‌گوییم این همه کار و تلاش باید نتیجه‌هاش بخوبی از این می‌شود. اگر به عنوان شهروند نیز به موضوع بنگریم، می‌بینیم که در سیاری از عرصه‌های اجتماعی، علمی و اقتصادی دچار کاستی‌هایی هستیم که همه‌ی صاحب‌نظران اذعان می‌کنند رفع آن‌ها را باید در آموزش‌وپرورش جست‌وجو کرد. لذا این مسئله نیز ضرورت تغییر و تحول در آموزش‌وپرورش را نمایان می‌کند.

آموزش‌وپرورش عاریتی و ضرورت تحول

معنای سخن من و همه‌ی صاحب‌نظرانی که بر تحول تأکید می‌کنند، این نیست که آن‌چه تاکنون رخ داده است، بیهوده بوده است. اقدامات گذشته پرثمر بوده است، اما انتظار غایی ما را برآورده نمی‌کند. نکته‌ی دیگر، این است که در دورانی، دستگاه جدید آموزش‌وپرورش در کشورمان شکل گرفت، همان‌طور که سایر ساخته‌های اداری‌مان را به نوعی از دیگران تقلید و اقتباس کردیم؛ تعلیم و تربیت ما هم اقتباسی شد. به این معنا که به سنت‌های پیشین ایرانی - اسلامی در تعلیم و تربیت خود وفادار نماندیم. با آموزش‌وپرورش مدرن آشنا شدیم، چشم و دلمان را بود، اما مشکل چندانی از ما را نگشود. وقتی اداره‌ی غله و اداره‌ی مالیه با مستشاری دیگران تشکیل شد، همان شیوه را هم برای تعلیم و تربیت و وزارت معارف طراحی کردیم و با الگوهای دیگران شکل گرفتیم. به عبارت دیگر بذر این اندیشه را از جایی دیگر آوردیم و در زمین فکری خودمان کاشتیم، به آن آب دادیم، هرس کردیم، مراقبت و نگهبانی کردیم، شاخه‌های آن بالا آمد، درخت شد، اما میوه‌هایی که هم‌اکنون از این درخت می‌چینیم، به مذاق ما خوش نمی‌آید و باب طبع و مطلوب و مطبوع ما نیست.



ما از پایه‌ی اول ابتدایی که وارد مدرسه می‌شود و ۱۲ سال از عمرش در مدرسه سپری می‌شود، باید برای چه هدف‌هایی، چه آموزش‌هایی را ببیند و چگونه این آموزش‌ها باید به او داده شود و با چه نظم‌ای ارزش‌یابی شود؟ ما نیازمند یک نقشه‌ی جامع و کلان هستیم. در سال‌های اخیر که موضوع تحول مطرح شد و مقام **معظم رهبری** هم به صورت جدی این مسورد را از آموزش‌وپرورش مطالبه کردند، ما علاوه بر این که به یک سند ملی نیازمند بودیم که همه‌ی مؤلفه‌های نظام آموزش‌وپرورش را تحت پوشش قرار دهد و برای ما تعیین تکلیف کنده، نیازمند برنامه‌ای جامع بودیم که بتواند محتوای آموزشی ما را طراحی کند. به همین جهت است که ما به این برنامه‌ی تفصیلی و جامع، برنامه‌ی درسی ملی می‌گوییم. برنامه‌ی درسی ملی، نقشه‌ی جامع و کلان برنامه‌های درسی است، به طوری که مشخص می‌کند برنامه‌های درسی در چه حوزه‌هایی باید تدوین شوند، چه مقدار زمان باید برای هر حوزه‌ی یادگیری پیش‌بینی شود، با چه روشی تدریس صورت گیرد، معلم و مربی باید چه ویژگی‌هایی داشته باشند و... همه‌ی این موارد در برنامه‌ی درسی ملی، تعیین تکلیف می‌شود.

فطرت انسانی و برنامه‌ی درسی ملی
برنامه‌ی درسی ملی باید ارتباطی محکم با فلسفه‌ی آموزش‌وپرورش داشته باشد، فلسفه‌ای که زیربنای تحول آموزش‌وپرورش است. در مباحث نظری تعلیم و تربیت که امروزه از آن‌ها به عنوان نظریه‌ی اسلامی یا فلسفه‌ی اسلامی تعلیم و تربیت یاد می‌کنیم، رویکرد اساسی مدنظر، شکوفایی فطرت است. یعنی باید فطرت دانش‌آموزان در حوزه‌های یادگیری و آموزش‌وپرورش شکوفا شود.

اما فطرت چیست؟ فطرت هر آن چیزی است که خداوند در وجود ما به ودیعه گذاشته است. ما آن را زیرین نمی‌آموزیم، مسائل فطری همواره با ما هستند، شاید کاستی پیدا کنند، تعطیل یا تضعیف شوند، ولی از بین نمی‌روند. برای مثال خدآگرایی امری فطری است. شاید تحریف شود و کسی به جای این که از خدای واحد اطاعت و فرمان برداری کند، بتها را بپرستد. در واقع، ریشه‌ی خدآگرایی در وجود او هست، اما مصدق خدا را اشتباه گرفته است. غذا خوردن و آب نوشیدن هم غریزی هستند و از بیرون کسب نمی‌شوند. البته این دو مقوله با فطرت متفاوتند. زیرا غریزه بین انسان و حیوان مشترک است، اما فطرت مختص انسان است. لیکن این موارد هم هیچ وقت از انسان جدا نمی‌شوند و انسان نمی‌تواند آن‌ها را از بین ببرد، ولی می‌تواند تضعیف کند، یعنی کم بخورد یا آن

قبل در نظام شهرسازی دچار مشکل بودیم. وقتی زمینی بایر و مسطح در هر جایی پیدا می‌شود، شروع به خانه‌سازی می‌کردیم. هنگامی که این خانه‌ها در کنار هم ساخته و بناهای شهری ایجاد شد، تازه متوجه شدیم که خیابان کشی ما مبتنی بر اصول نیست و خانه‌ها بر مبنای نقشه‌ی مهندسی ساخته نشده است. امروز ملاحظه می‌کنیم که بخشی از بناهای شهری فرسوده شده‌اند و باید آن‌ها را دوباره به طور مستحکم ساخت و احساس می‌کنیم که علاوه بر این‌ها، ما نیازمند این هستیم که یک نقشه‌ی جامع شهری را طراحی کنیم تا معلوم شود که محلات ما چگونه استقرار پیدا می‌کنند، تأسیسات شهری باید کجا باشند، تأسیسات آموزشی در کجا قرار گیرند، فضاهای سبز در چه مکانی احداث شوند؟ و ما به این موارد احساس نیاز می‌کنیم، که قبل از این که دست به تخریب بزنیم، یا این که تخریب کرده‌ایم و حال می‌خواهیم بازسازی را شروع کنیم، باید نقشه‌ی جامع شهری را داشته باشیم و به دنبال آن، نقشه‌ی محلات و خانه‌ها و اصول مهندسی که بر آن اساس دست به ساخت و ساز می‌زنیم.

متأسفانه ما در برنامه‌ریزی درسی هم همین گونه عمل کردیم، از زمانی که آموزش‌وپرورش مدرن در کشور اتفاق افتاد، برنامه‌های درسی نوشته شدند، اما همه‌ی آن‌ها به صورت تک‌درس بودند. وقتی سوال شد چه چیزی لازم داریم، گفتند «معارف»، «ادبیات»، «ریاضیات»، «علم‌الاشیا» و... اما این که علم‌الاشیایی ما با ادبیات ما چه نسبتی باید داشته باشد، ادبیات در چند سال و تا چه اندازه باید تدریس یا خوانده شود، با چه روشی خوانده شود، چه معلمی آن را تدریس کند، این موارد به فراموشی سپرده شدند. اگر هم چنین چیزی وجود داشت، در ذهن نویسنده‌گان و مؤلفان آن‌ها بوده است. سال‌ها گذشت تا این که دریافتیم نباید یک نفر کتاب‌های درسی را بنویسد، بلکه باید قبل از نوشته شدن کتاب‌های درسی، اتفاق‌های دیگری رخ دهد. لذا سال‌ها بعد شوراهای برنامه‌ریزی تألیف کتاب‌های درسی را شکل دادیم، بر اساس راهنمای برنامه‌ای که تولید شد، مؤلفانی پیدا شدند که این کتاب‌ها را بنویسند. به ویژه در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی و به خصوص در سال‌های اخیر، آموزش‌وپرورش ما در این زمینه پیشرفت‌های زیادی کرده است. کتاب‌های کنونی به یقین با کتاب‌های دهه‌ی ۴۰ یا دهه‌های قبل از آن قابل مقایسه نیستند و هم به لحاظ کیفیت، هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ درجه‌ی علمی، بالا و به روز هستند و با فنون آموزشی و مهارت‌های تدریس انطباق دارند. اما باز هم یک نقیصه داشته‌ایم، نقص ما این است که نقشه‌ی جامع این دروس چگونه است؟ دانش‌آموز

عمل از هر انسانی سر می‌زند. وقتی انسان به موضوعی آگاهی پیدا کرد، آن گاه اقدام می‌کند. اما این اقدام باید چگونه باشد؟ اگر اقدام در فرآیند تعلیم و تربیت، آموزش بینند و مهارت‌های لازم را کسب کند، توجهات لازم به فرد معطوف شود، عمل فرد، عملی اخلاقی و پسندیده می‌شود. عملی که جامعه‌ی عاقل، آن را تأیید می‌کند و خوش‌آیند عقل و فطرت سلیم است، عملی اخلاقی است. اما اگر فرد در جریان تعلیم و تربیت قرار نگیرد، هر نوع که خود تشخیص می‌دهد، عمل می‌کند. چه بسا این که آن عمل، عملی شایسته نباشد. در متون دینی ما به ایمان، عمل صالح و علم تأکید فراوانی شده است.

شکوفایی فطرت و سایر عرصه‌های حیات انسانی

ما نگاهی هم به عرصه‌های حیات انسانی داریم، انسان با چه عرصه‌هایی ارتباط دارد؟ با چه کسانی مرتبط است؟ از منظر نظریه‌ی اسلامی تعلیم و تربیت و فلسفه‌ی اسلامی، اولین ارتباط انسان با خودش است. خودش را می‌شناسد و با خود ارتباط دارد. یک ارتباط با خالق، و یک ارتباط نیز با اطرافیان خود یعنی هنون عان، خانواده، جامعه‌ی محلی، اجتماع و در یک کلام مخلوقات انسان با غیر انسان‌های نیز که مخلوق خداوند هستند، ارتباط برقرار می‌کند. این ارتباط را که در نهاد او به ودیعه گذاشته شده است، شکوفا شده است، شکوفا کند. در این حوزه به پنج عنصر تکیه می‌کنیم: یعنی با محیط و پدیده‌های پیرامون خودش که گاهی اوقات از آن‌ها با عنوان طبیعت یاد می‌کنیم، در ارتباط است. موضوع خلقت و طبیعت متفاوتند.

به طور خلاصه چهار عرصه‌ی ارتباطی برای انسان تعریف می‌کنیم: ارتباط با خود، خدا، دیگران (خلق) و طبیعت. وقتی نظام تعلیم و تربیت عهده‌دار این معنامی شود تا چنین طراحی را انجام دهد، لازم است که در برنامه‌های آموزشی یا پژوهشی، حوزه‌هایی را تعریف کند که این حوزه‌ها به چنین مسئله‌ای بپردازند. ما از این حوزه‌ها، با عنوان حوزه‌های یادگیری نام می‌بریم.

حوزه‌های یادگیری برنامه‌ی درسی ملی

در برنامه‌ی درسی ملی ۱۱ حوزه‌ی یادگیری پیش‌بینی و طراحی شده است تا شکوفایی فطرت در چهار عرصه‌ی ارتباطی و با تقویت پنج عنصر، در این ۱۱ حوزه‌ی یادگیری و

را تعطیل کند. مثلاً اعتضاب غذا کند یا می‌تواند تحریف کند، یعنی چیزی که بر اساس طبع سلیم قابل خوردن و نوشیدن نیست، میل کند.

زیبایی خواهی امری فطری است. این امر فطری هم قابل تحریف است. زمانی انسان زیبایی‌های ظاهرشدنی را دوست دارد و به چیزهایی که چشم‌ها را می‌باید، حس، بشره و ظاهر آدم را تحریک می‌کند، توجه می‌کند و آن‌ها را زیبایی می‌پندارد. در حالی که زیبایی واقعی امری است که مطابق با طبع سلیم انسانی است و در بین همه‌ی انسان‌ها مشترک است و البته درجاتی هم دارد.

رویکرد برنامه‌ی درسی ملی این است که فطریات انسان و آن چه را که در نهاد او به ودیعه گذاشته شده است، شکوفا کند. در این حوزه به پنج عنصر تکیه می‌کنیم: تعلق، ایمان، علم، عمل و اخلاق.

این عناصر در وجود همه‌ی انسان‌ها هست. همه‌ی انسان‌ها نفکر می‌کند و قابلیت تعلق و اندیشیدن را دارا هستند. به همین دلیل است که ممیزه‌ی اصلی انسان با سایر موجودات، تعلق کردن است. نظام تعلیم و تربیت این اندیشه‌ورزی و خردورزی را شکوفا می‌کند. انسان با سواد و بی‌سواد هر دو تفکر می‌کنند، اما

کسی که در معرض تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد، تعلق او پویا و خلاقیت‌هایش را که در نهاد او به ودیعه گذاشته شکوفا می‌شود. آموزش و پرورش باید این تفکر را خلاق و پویا کند و از حالت شکوفا می‌شود. آموزش و پرورش باید ایستایی و تقليدپذیری در بیاورد. لذا عنصر تفکر برای ما حائز اهمیت است که در شکوفایی فطرت به این وجه از آن توجه می‌شود تا انسان‌ها اندیشه‌ورز و خردورز شوند.

عنصر دیگر ایمان است. ایمان، یعنی باور قلبی و اعتقاد داشتن. همه‌ی انسان‌ها این ویژگی را دارا هستند. خداگرایی به عنوان یک باور اساسی، یا میل به خلود و جاودانه ماندن به عنوان یک میل فطری، همیشه برای انسان وجود دارد. انسان با سواد، بی‌سواد، جاهم و عالم همگی این میل را دارند. نظام تعلیم و تربیت باید این میل انسان را به واقع، خودش چهت بدهد. انسانی که در معرض تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد، ایمانش مبتنی بر آگاهی است، ولی کسی که در معرض تعلیم و تربیت قرار نمی‌گیرد و کسی که جاهم می‌ماند، ایمان و باورهای او با این که قلبی است، تبدیل به خرافه می‌شود. پس دستگاه تعلیم و تربیت باید آن را شکوفا کند.

و ث را بشناسد و بداند که بین این‌ها هم رابطه‌ی تساوی وجود دارد. یعنی اگر آمساوی ب و ب مساوی ث بود، فرد باید بتواند از طریق تفکر بگوید که آمساوی ث است. در این صورت فرد یک قدم برای کشف مجھول برداشته است.

حوزه‌ی تفکر و حکمت، به این معنی است که ما بتوانیم به مدد فکر، حوزه‌های مجھول و ناشناخته خودمان را کشف کنیم. این کار، نیازمند آموزش است که آن را به عنوان یک حوزه‌ی یادگیری قلمداد کردایم. گاهی اوقات می‌توان این حوزه‌ها را به صورت حوزه‌ای مستقل و در قالب یک محتوای آموزشی سامان داد. گاهی هم می‌توان آن را به صورت تلفیقی در نظر گرفت. برای مثال **یکی از حوزه‌های یادگیری، حوزه‌ی ادبیات فارسی است**. در این بخش، می‌توانیم حوزه‌ی تفکر را نیز بگنجانیم، همچنان که قواعد و دستور زبان فارسی را به دانش آموزان آموزش می‌دهیم یا این که شنیدن، خواندن، نوشتن و مهارت سخن گفتن با زبان فارسی را یاد می‌دهیم؛ تا در لایه‌لایی آن تفکر و اندیشه را هم حمل و بارور کنیم که این کار به صورت تلفیقی رخ می‌دهد.

یکی دیگر از حوزه‌های یادگیری که در برنامه‌ی درسی ملی به آن توجه شده است و قبل از نظام آموزشی ما مغفول بود، حوزه‌ی آداب و مهارت‌های زندگی است. تعلیم و تربیت می‌خواهد چه کاری انجام دهد؟ تعلیم و تربیت می‌خواهد رابطه‌ی ما با طبیعت، خود، خدا و خلق را تنظیم و تصحیح کند. لذا دانش آموز باید مهارت زیست را یاد بگیرد، اما بر مبنای تفکر و اندیشه‌ی اسلامی. چگونه زندگی کنیم؟ با خانواده و همسایگان خود چگونه معاشرت داشته باشیم؟ به عنوان یک شهروند چه وظایفی داریم؟ به عنوان یک هموطن نسبت به یک گستره‌ی وسیع در چارچوب یک نظام به معنای کشور، چه تکالیفی داریم؟ در روابط انسانی مان با جامعه‌ی انسانی در عرصه‌ی بین‌الملل، چه باید بکنیم؟ چه مهارت‌هایی را باید یاد بگیریم و آموزش ببینیم؟ این‌ها نکاتی هستند که ما باید در آموزش و پرورش درباره‌ی آن‌ها با دانش آموزان صحبت و کار کنیم. یک ایرانی در جامعه‌ی ایرانی، جهانی و در حوزه‌ی تفکر بین‌الملل اسلامی چه وظایفی دارد؟ مهارت‌های مربوط به چنین مواردی باید در مدرسه آموخته شود. از منظر برنامه‌ی درسی ملی، آداب و مهارت‌های زندگی فقط به مواردی که از نسخه‌های ترجمه شده گرفته شده‌اند، محدود نمی‌شوند. ما موضوعات بالاتر از آن‌ها را نیز داریم. مانند خواهیم که یک فرد فقط به بهداشت فردی یا فقط بهداشت محیطی خود توجه کند. آموزش و پرورش ما نباید به

در فرآیند تعلیم و تربیت شکل بگیرد، رشد پیدا کند و به تعبیری فعالیت‌های آموزشی و پرورشی ما در آن جا سامان باید.

بخشی از حوزه‌های یادگیری به صورت مستقیم متناظر با همین موارد است و بخشی هم اطراف آن‌ها قرار می‌گیرند، یعنی الزاماتی هستند که بیان می‌شوند. برای مثال **یکی از حوزه‌های یادگیری، تفکر و حکمت است**. درست است که فکر در وجود همه‌ی انسان‌ها هست، عاقله‌ی انسان وجود دارد و خداوند انسان را از نعمت عقل بهره‌مند کرده است، اما عقل نعمتی است که باید آن را به کار بست. باوری این نعمت و به کارگیری آن نیازمند آموزش و مهارت است که ما آن را حوزه‌ی یادگیری تفکر و تعقل می‌نامیم. می‌توان از ابزار عقل که در اختیار انسان است، بهره‌برداری حداقلی یا بهره‌برداری حداقلی از آن به عمل آورد. حداقلی این است که انسان ببیند، حفظ کند و شکل‌ها را در ذهن خود منقش سازد. قدمای گاهی در تعریف منطق، همین مطلب را گفته‌اند. آن‌ها بین می‌داشتند که ذهن انسان در برابر پدیده‌ها که قرار می‌گیرد، از آن‌ها یک صورت ساده‌ی ذهنی برای خودش کسب می‌کند. اگر در همین اندازه بماند و صورت‌ها در ذهن منقش شود، می‌گوییم این حافظه است و فرد مطالی را حفظ کرده است. شاید بعضی اوقات نظام آموزشی ما دچار همین مسئله بوده است که دانش آموز شعر، متن و حتی نوشتار علمی را حفظ کرده است. اما این که کیفیت آن متن چیست، دلالت‌های آن کدامند، خیلی مطرح نبوده و کسی که فقط به حفظ کردن پرداخته است متوجه این قضاها نیست.

می‌توان استفاده‌ی دیگری هم از قوه‌ی عاقله انجام داد. یعنی ضمن این که تصویری ساده از یک مطلب داریم، نسبت به بودن یا نبودن آن اظهار نظر و تصدیق کنیم، از آن خبر دهیم یا خبر را تکذیب کنیم. زمانی که مازگرها حرف می‌زنیم، واژه‌ی گرما را حفظ یا حس می‌کنیم، اما این که این حس چه رابطه‌ای با عالم واقع دارد، مرحله‌ی دیگری است. گام بالاتر این است که ما گزاره‌های متنوعی را که تصویر یا تصدیق کردیم، به یکدیگر ربط دهیم و از این‌ها حکم بگیریم. به عبارت دیگر، مقدمات معلومی را مبنای قرار دهیم تا مجھولی را کشف کنیم. این موارد صورت‌های ساده‌ی تفکر است که انسان از مقدمات معلومی حرکت می‌کند تا بتواند مجھولاتی را کشف کند. مثلاً انسان، گزاره‌ی آرا می‌شناسد و تصدیق می‌کند، ب را هم می‌شناسد و تصدیق می‌کند. تساوی آوب را نیز با هم ترتیب می‌دهد و می‌شناسد. بعد هم ممکن است ب

است که نگاه ما به کار و کارآفرینی، تولید ثروت و درآمد، تغییر یابد و آموزش و پرورش باید عهده‌دار چنین وظیفه‌ای باشد. در نظام آموزش فنی و حرفه‌ای و مهارتی کشور باید یک دکتر گونی اتفاق بیفتند. دانشی را باید آموزش بدھیم که مبتنی بر استانداردهای نهایی بازار مشاغل باشد. یعنی بتواند در عرصه‌ی تولید یا خدمات جزو بالاترین‌ها باشد و استانداردهای لازم را داشته باشد و در نهایت این که بتواند تولید درآمد کند و همراه با آن، اخلاق حرفه‌ای که مبتنی بر ارزش‌های است را نیز داشته باشد. کسی که صنعت‌گر، تکنیسین، مهندس، کارگر ماهر یا عهده‌دار یک شغل است، کیفیت کارش باید با استانداردهای کامل صورت پذیرد. پیامبر بزرگوار اسلام فرمود: «هر کاری که انجام می‌دهید، در آن اتفاق داشته باشید.» یعنی کار، استاندارد و مطلوب باشد. قدم دوم این است که در آن کار

این خلاصه شود که دانش‌آموزان فرمول‌های ریاضی را حفظ کنند یا همه‌ی هنر آن‌ها این باشد که شکل‌های گوناگون اتحاد یا فرمول‌های حل مسائل فیزیک را بلد باشند. این‌ها برای زیستن در حوزه‌ی علمی لازم هستند، اما بالاتر از این‌ها هم لازم است. یعنی بدانیم کسی که از آموزش و پرورش فارغ‌التحصیل می‌شود، اگر خواست تشکیل زندگی بدهد، چگونه این کار را انجام دهد؟ پس از تشکیل زندگی، چگونه به تفاهem در آن نایل شود؟ اگر خواست فرزند‌آوری داشته باشد، آیا بعد از آن، فرزندپروری را هم بلد است؟ فرد چگونه باید اقتصاد خانه‌ی خود را طراحی کند؟ آموزش و پرورش باید پایه و اساس این مهارت‌ها را به دانش‌آموزان یاد دهد. این موارد، باید در حوزه‌ی آداب و مهارت‌های زندگی اتفاق بیفتند.



از دارا و سارا تا امین و اکرم و اکنون آزاده و امین

نگاره‌ی اول کتاب فارسی جدید که به جای «بخوانیم» آمده است، داخل یک خانه را نشان می‌دهد که آزاده و امین به همراه پدر و مادر در خانه حضور دارند. تزئینات خانه نشان‌دهنده‌ی نظم و انسپاصل، کتاب‌هایی که در خانه وجود دارد، علامت اهل مطالعه بودن اعضای خانواده و جاکفشی نشان‌دهنده‌ی رعایت بهداشت است. نگاره‌ی دوم که پدر یا مادر برای کار به بیرون از خانه می‌روند یا بچه‌ها در حال رفتن به مدرسه هستند، نشان‌دهنده‌ی وقت‌شناصی است. ضمن این که ما در این جا شنیدن، خوب دیدن و حرف زدن را به عنوان مهارت‌های اساسی زبان آموزی یاد می‌دهیم، برخی از مفاهیم دیگر نیز مطرح می‌شوند. این جاست که معلم باید هنرنمایی کند. یعنی معلم مبتنی بر نظریه‌ی اسلامی و منطبق بر برنامه‌ی درسی ملی بتواند به صورت طبیعی و تلفیقی کلاس را راهبری کند نه این که همه‌ی این مطالب را خودش القا کند و به دانش‌آموزان بگوید آن‌ها را حفظ کنند، بلکه کلیدوازه‌ها و مفاهیم اساسی را از زبان دانش‌آموز بیرون بکشد. یعنی دانش‌آموزان بگویند در این جا چه اتفاقی می‌افتد و خودشان این مطالب را کشف کنند. این سیار نکته‌ی ظرفی است. نگاره‌ها برای این نیست که معلم به صورت سطحی از آن‌ها عبور کند، بلکه باید به دانش‌آموزان بگوید که خوب نگاه کنید، ببینید و فکر کنید که آن چیست؟ یعنی مهارت دیدن، حرف زدن و فکر کردن در این موقعیت منتقل می‌شود. هنر و قرآن هم به صورت تلفیقی کار می‌شوند. دست‌ورزی برای نقاشی کردن، زیبایی‌هارا تشخیص دادن، مهارت‌ورزی دست‌ها برای بریدن، چسباندن و... این‌ها باید به صورت تلفیقی اتفاق بیفتند و رسانه‌های دیگر آموزشی هم در دست‌رس معلمان قرار بگیرند.

اخلاق حرفه‌ای، انصاف و عدالت رعایت شود. بنابراین لازم است که این حوزه‌ها در برنامه‌های درسی اعمال شوند.

حوزه‌های یادگیری از طریق کتاب یا برنامه؟
ممکن است برخی سؤال کنند، حال که صحبت از حوزه‌های یادگیری است، آیا این‌ها را حتماً در قالب کتاب درسی ارائه خواهید داد؟ آیا برای هر کدام از این حوزه‌ها، متن و کتاب درسی نوشته خواهد شد؟ پاسخ این است که خیر. ما در این بخش هم نیازمند تحول هستیم. تحمیل همه‌ی حوزه‌های یادگیری به کتاب درسی، شاید زمانی گریزناپذیر بود،

یکی از حوزه‌های دیگر یادگیری، فناوری و کارآفرینی است. نگاه ما به کار باید صحیح باشد. یک نوع غلبه‌ی فکری بر قیمتی‌های ما حکم‌فرماید و پدران و مادرانی که بچه‌های خود را خلی دوست داشتند، به آن‌ها می‌گفتند: «ان شاء الله کار نکنی، بخوری» یا این که توصیه می‌کردند: «شما اگر درس بخوانید، جایی شاغل می‌شوید و یک آبباری‌که‌ای می‌اید.» چنین تفکری باید در آموزش و پرورش فعلی تغییر یابد. فکر تولید و کار و این که هر کسی باید از مهارت فکری، فنی و توانمندی دستان خودش نان بخورد، باید جای گزین چنین تفکری شود. لازمه‌ی تحقق این کار این



کار به صورت تلفیقی خواهد بود و می‌تواند تلفیقی باشد و برخی از حوزه‌ها صد درصد این چنین خواهد بود؛ از رسانه‌های دیگری هم استفاده می‌کنیم.

بسته‌ی آموزشی و جایگاه آن در برنامه‌ی درسی ملی

برای این که بگوییم رسانه‌های دیگر شامل چیست،

تعییر ما در سند برنامه‌ی درسی ملی،

بسته‌ی آموزشی است. بسته‌ی آموزشی

می‌تواند شامل کتاب درسی، راهنمای

معلم، کتاب کار دانش‌آموز، مجلات

آموزشی و کمک‌آموزشی، محتوا، مجله

و کتاب‌های الکترونیکی و رسانه‌های

دیگری غیر از این موارد باشد. به عنوان

مثال مناسب با هر درسی می‌توان فیلم

و ابزار آموزشی (نقشه، کره‌ی جغرافیایی،

خط‌کش، نقاهه، گوینی، پرگار) در نظر

گرفت. همه‌ی این موارد در مجموع

بسته‌ی آموزشی را تکمیل می‌کنند.

ولی امروزه اقدام نادرستی به شمار می‌آید. ما باید از رسانه‌های

متنوع آموزشی استفاده کنیم. امروزه رسانه‌های دیگری وارد

عرصه‌ی آموزش و پرورش شده‌اند که کار را تسهیل و شاید در

کار تسريع ایجاد می‌کنند و فرسته‌ها را گسترش می‌دهند. ما

باید از این رسانه‌ها استفاده کنیم. البته کتاب را حذف نمی‌کنیم.

همان‌طور که قبلاً بیان شد، بخشی از حوزه‌های یادگیری

به صورت مستقل و بخشی به شکل تلفیقی ارائه می‌شوند.

مثلاً آموزش ادبیات فارسی می‌تواند

حامل تعقل، تفکر، آداب و مهارت‌های

زندگی و حتی مطالعات اجتماعی به

صورت تلفیقی باشد. مثلاً شعری از

«گلستان» و یا حکایتی از «بوستان»

سعده خوانده می‌شود که ضمن این که

متضمن آموزش ادبیات فارسی است،

در بردارنده‌ی مضماین اخلاقی، آداب و

مهارت‌های زندگی نیز هست. شعر به ما

می‌گوید در زندگی چگونه قناعت کنیم؟

دخل و خرج را چگونه تنظیم کنیم؟ لذا

دانش‌آموز ضمن این که یک متن ادبی



مثالی از کتاب درسی جدید ریاضیات

نکته‌ی دیگری که باید به عنوان یکی از جریان‌های غالب در برنامه‌ی درسی ملی به آن اشاره و تطبیق آن را با کتاب‌هایی که اخیراً تألیف شده‌اند، برای همکاران بیان کنم، این است که ما همه‌ی این مطالب را به صورت خطی بیان کردیم؛ اما در اجرا باید به صورت شبکه‌ای و تعاملی عمل کنیم. یعنی هیچ کدام از محتواهای آموزشی ما جدا از محتواهای دیگر و هدف‌های عمومی برنامه‌ی درسی ملی نیستند. کتاب فارسی منقطع از کتاب ریاضی نیست، همچنان که کتاب ریاضی از علوم جداییست و علوم هم از قرآن و فارسی منقطع نیست. این دروس همه به صورت شبکه‌ای به هم مرتبط هستند. مفاهیمی که در این دروس وجود دارد، مبتنی بر این هستند که بتوانند عناصر تفکر، ایمان، علم، عمل و اخلاق را ارتقا بخشند، شکوفا کنند و در ارتباط با چهار عرصه‌ی خود، خالق، خلقت و خلق معنا پیدا کنند. مثلاً در سال تحصیلی جدید، اولین صفحه‌ی کتاب ریاضی جدید تألیف تصویر آشپزخانه در یک خانه است که پدر، مادر، برادر و خواهر سر سفره نشسته‌اند. اصل برنامه‌ی این است که ما شمارش اعداد را یاد بدھیم (تعداد صندلی‌ها، بشقاب‌ها و...) اما در کنار این کار، می‌خواهیم آداب و مهارت زندگی را نیز به دانش‌آموزان آموزش دهیم و به آن‌ها بگوییم که سر سفره‌ی خانوادگی، همه حاضر هستند. بجهه‌ها در کدام، وظیفه‌ی خاصی دارند و کمک می‌کنند. اگر دختر خانواده نان را آورده، پسر خانواده هم بشقاب را سر سفره می‌آورد. پدر و مادر هم زحمت کشیده‌اند و این غذا را فراهم کرده‌اند. حال، باید خدا را شکر کرد و نعمتی را که به ما عطا فرموده است، هدر ندهیم. یعنی ضمن این که مقوله‌ای مانند شمارش اعداد را یاد می‌دهیم در ارتباط با سایر حوزه‌های یادگیری به صورت تلفیقی، این آموزش‌ها اتفاق می‌افتد.

ضمن این که ما به این بسته فکر می‌کنیم، از طرف دیگر نیازمند این هستیم و پیش‌بینی کرده‌ایم که آموزش و پرورش تنها در چارچوب بسته‌ی کلاس اتفاق نیفتند. یکی از تغییرات رویکردی برنامه‌ی درسی ملی این است که روش

را می‌خواند، مهارتی از زندگی را نیز می‌آموزد. نسبت به دیگران چگونه باشیم؟ ضمن این که ادبیات فارسی است، اما در آن، ارتباط صحیح با خلق را نیز توصیه می‌کند و نوعی از مطالعات اجتماعی را به دانش‌آموزان القا می‌کند. لذا ضمن این که روش

بازهی زمانی ۱۰ ساله به نقطه‌ی مطلوب خواهیم رسید. امیدواریم که بتوانیم فضاهای و رسانه‌های آموزشی مان را با برنامه‌ی درسی ملی هم‌سوکنیم. روش‌های آموزشی هم باید با برنامه‌ی درسی ملی هم‌سوشوند. در حال حاضر در روش‌های آموزشی مان مبتنی بر نظریه‌ی اسلامی تعلیم و تربیت عمل نکرده‌ایم. البته ممکن است برخی اطهار کنند که روش تدریس می‌تواند متنوع باشد. بله، روش تدریس حتماً باید متنوع باشد و متناسب با مخاطب، موضوع درسی، شرایط و اقتضاهای طراحی شود. اما در برنامه‌ی درسی و روش‌های آموزشی و فرآیند یاددهی - یادگیری برخی از چیزها وجود دارند که اصول مسلم هستند و باید به آن‌ها توجه کرد. برای مثال یکی از اصول حاکم بر روش‌های تدریس این است که باید ظرفیت مخاطب را سنجید. امکان ندارد همان روشی را که فکر می‌کنید برای دانش آموزان دیبرستانی مناسب است، برای دانش آموزان پایه‌ی اول ابتدایی به کار بست. محتوا هم به همین صورت است. لازم است اقتضاهای را بسنجیم و ارزیابی کنیم که دانش آموزان اول یا دوم ابتدایی یا دانش آموزان دیبرستانی به چه چیزی نیاز دارند؟ دانش آموزان دختر به چه چیزی علاقه‌مند هستند و چه روشی برای آن‌ها مناسب است؟ چه روشی را در مدارس روستاوی و چه روشی را در مدارس شهری به کار بگیریم که مناسب‌تر باشد؟ در القای برخی از مسائل باید به اصل موضوع هم توجه کنیم. رویکرد ما در برنامه‌ی درسی ملی از طبیعت به خلقت است. چرا ما از خلقت به طبیعت را بیان نمی‌کنیم؟ معمولاً وقتی از طبیعت صحبت می‌کنیم، منظورمان پدیده‌هایی است که فکر می‌کنیم شعور ندارند مثل سنگ، آب، گیاه، درخت کوه. گاهی اوقات در القای این مطالب دقت نمی‌کنیم که آیا این‌ها به خودی خود در خلقت فعلند یا این که متأثر از جای دیگری هستند؟ مثلاً در کتاب‌های درسی، خوانده‌ایم که باران بارید، گیاه روید، بشر متولد شد و... آیا به این نکته توجه کرده‌ایم که فاعل این پدیده‌ها کیست؟

ممکن است پاسخ داده شود که خالق آن‌ها بدیهی است، یعنی خداست و نیازی به بیان آن نیست. سؤال این است که چرا آن را عنوان نمی‌کنیم؟ بیان کردن خالق این پدیده‌ها مهم است. برنامه‌ریزان آموزشی، مؤلفان کتاب‌های درسی و معلمان و آموزکاران ما همگی مسلمانند و به خداوند اعتقاد دارند. چون روش ما الگویداری و ترجمه شده از فرهنگ‌های دیگر است، اعتقادی به بیان این موضوع و عنوان کردن نام خداوند در کار نبوده و به همین دلیل ذکری از خالق نمی‌شود، چون روش

ما بتوانند از کلاس درس خارج شوند. محیط‌های خارج از کلاس (داخل مدرسه) و همچنین محیط‌های خارج از مدرسه هم می‌توانند برای ما محل آموزش و پرورش باشند. یکی از رویکردهای ما این است که توصیه می‌کنیم کلاس‌های موضوعی داشته باشیم. همه‌ی دانش آموزان تمام سال را فقط در یک کلاس حاضر نباشند. درس «علوم» را در کلاسی که به موضوع علوم اختصاص یافته است، آموزش دهیم، «جغرافیا» و «تاریخ» در کلاسی دیگر، «معارف» و «قرآن» نیز در کلاسی دیگر.

اگر در مدرسه‌ای چنین اقتضاهایی فراهم نشده باشد، حداقل می‌توان درس قرآن را در مسجد محل یا نمازخانه آموزش داد. حیاط مدرسه هم باید بتواند بار آموزشی و پرورشی را منتقل کند. کارگاه، آزمایشگاه، کتابخانه هم می‌توانند جزو اقتضاهای آموزشی باشند، همچنان که در مطالعات اجتماعی، معلمان ما دستشان باز خواهد بود؛ به این معنا که بتوانند دانش آموزان خود را برخی آموزش رفشارهای اجتماعی یا عمل کردن به آموزه‌های اجتماعی به بستر اجتماع ببرند و آن جا آموزش بدهند. برای مثال در درس مطالعات اجتماعی، موضوع احترام به قانون یا عبور از خط عابر پیاده طرح شده است. در کلاس درس فقط می‌توان این موضوعات را حفظ کرد، اما اگر دانش آموزان را به بیرون از مدرسه بردیم و پشت چراغ راهنمایی و رانندگی، زمان حرکت یا توقف را به آن‌ها آموزش دادیم، از آموزش عینی استفاده کرده‌ایم. وقتی دانش آموز مطابق با این آموزش‌ها عمل کرده، رفtar مطلوب را فراخواهد گرفت. شاید در درس تاریخ نیازمند این باشیم که بخشی از آن چه را که آموخته‌ایم، به صورت مصور هم ببینیم و در این زمینه فیلمی مشاهده کنیم. سالن سینما یا محیط مجازی، می‌تواند کلاس درس تاریخ باشد. برخی از مباحث تاریخی را می‌توان در موزه‌ها و از آثار به جامانده از دوره‌ای خاص به دانش آموز آموخت. به این طریق اقتضاهای یادگیری را متنوع می‌کنیم. ممکن است برخی سؤال کنند: «آیا چنین امکاناتی در آموزش و پرورش فراهم شده است؟» پاسخ ما منفی است. ولی این نقطه‌ی مطلوب ما در افق ۱۴۰۴ است. آموزش و پرورش ما باید با برنامه‌ی تحولی شروع به کار کند تا به این نقطه برسد. لذا ما می‌گوییم محتوای آموزشی و برنامه‌های آموزشی و پرورشی را در ابتدای شروع این طرح، با برنامه‌ی درسی ملی هم‌سوسازی کنیم؛ نه این که از همان ابتدا انطباق کامل صورت گیرد. در یک فرآیند و

بوده است. در چند سال اخیر دوره‌ی ابتدایی شاهد تغییری در این نوع نظام ارزش‌بایی و جای‌گزینی نظام ارزش‌بایی توصیفی با آن بود. تغییرات خوبی ایجاد شد و البته در عمل با کاستی‌هایی هم مواجه بودیم. ولی مطالعات نشان می‌دهند که اختصار داشت آموزان از این طریق کاهش یافته و توقعات والدین که بر کسب نمره‌ی بیست تا کم داشتند، تعديل و نگاه آن‌ها به فعالیت‌های فرزندانشان طبیعی‌تر شده است. لازم است نظام ارزش‌بایی را تصحیح و به شکوفایی مستمر منجر کنیم. به این معنا که داشت آموزان باید بتوانند استعدادهایشان را با دیروز و فردا خود مقایسه کنند، یعنی پیشرفت تحصیلی و تربیتی همه‌ها در نظر گرفته شوند. برخی از آموزش‌ها باید حتماً به صورت توصیفی، برخی تشریحی و برخی هم عملی ارزش‌بایی شوند. مثلاً درس‌های فنی و مهارتی باید در میدان عمل سنجیده شود و نشان دهد شخصی که مهارتی را یاد گرفته است، موفق شده یا نه؟

نقش اسوه‌ای و الگویی معلم در فرآیند یادگیری

یکی از بحث‌های دیگری که در برنامه‌ی درسی ملی به اعتقاد من نکته‌ی مهمی است و باید به آن پردازیم، این است که تلقی ما از معلم در این برنامه، متفاوت از تلقی گذشته است. معمولاً از معلمان انتظار می‌رفت که در کلاس تدریس کنند و همین! یعنی به انتقال مفاهیم پردازند و حتی شاید این نوع تعریف را برابر خودشان داشتند که معلم کسی است که می‌تواند مفاهیم آموزشی را انتقال دهد و هنر او این است که انتقال را آسان انجام دهد و آن را تسهیل کند و یا این که به این انتقال مفاهیم عمق ببخشد. در حالی که در برنامه‌ی درسی ملی تلقی ما از معلم این نیست. **معلم در فرآیند یادگیری** نقش اسوه‌ای و الگویی، رهبری آموزشی، پژوهش‌ده و پژوهش‌گر بودن دارد. علاوه بر این‌ها معلم، نقش برنامه‌ریز درسی را نیز عهده‌دار است. ما معتقدیم معلمان در کلاس‌های درس باید بتوانند برنامه‌ریزی درسی را هم انجام دهند. درست است کتاب‌های درسی به صورت ملی تأثیف و به شکل سراسری و یکپارچه تدریس می‌شوند، اما در عین حال در برنامه‌ی درسی ملی توجه داریم که تمرکز را کاهش دهیم و بخشی از اختیارات را با توجه به اقتضاهای محیطی و نوع مخاطبان، به معلمان واگذار کنیم. معلم می‌تواند ساعت درس را در چارچوبی قانونمند و نظاممند،

ما عاریتی است. فرهنگ‌های دیگر در نظریه‌ی تعلیم و تربیت خودشان توجهی به فاعل و خالق پدیده‌ها نداشتند، زیرا طبیعت را مبتنی بر تصادف تفسیر می‌کردند. علوم طبیعی ما مبتنی بر نظریه‌ی داروین شکل گرفته است که اصولاً بحثی از فاعل در کار نیست. در حالی که اگر ما که مسلمانیم دقیق باشیم، می‌بینیم که قرآن حتی در بدیهی ترین موضوعات به فاعل اشاره می‌کند. قرآن می‌فرماید باران را خدا فرستاد، باد را وزاندیم، انسان را خدا خلق کرد. حتی این امر بدیهی را، چون محل لغزش است، گاهی به تحدی یا هم‌آوردخواستن می‌نشینند. از ما سؤال می‌کند که این باران را شما جاری کردید؟ آب را شما فرستادید؟ آب را شما از چشم‌ها جوشاندید یا خداوند؟ بعد تحدی می‌کند و می‌فرماید اگر شما بگویید که ما انسان‌ها این کار را کردیم، این آب را تلخ می‌کنیم، آن وقت شما چه کار خواهید کرد؟ می‌فرماید این گیاه را شما رویاندید یا ماؤ؟ اگر بگویید ما گیاه را آفریدیم، آن را هیزم می‌کنیم و می‌سوزانیم، شما چه کار می‌کنید؟ قرآن فاعل پدیده‌ها را ذکر می‌کند، در حالی که در روشی که ما از دیگران عاریت گرفته‌ایم، فاعل را ذکر نکرده‌ایم، چرا؟ چون آن‌ها نمی‌خواستند این خالق ظاهر شود. ظهور خالق در زندگی انسان را فقط به روزهای یک‌شنبه و آن هم در کلیسا محدود کرده‌اند. جای دیگر خدا باشد یا نباشد، برای آن‌ها ضرورتی ندارد.

روش آموزشی و نظام تعلیم و تربیت ما بر این نظریه مبتنی است که جهان خالق دارد، پس باید ذکر شود. علاوه بر این که جهان خالق و فاعل دارد، دارای غایت نیز هست. این هم باید ذکر شود. اما ذکر شود یعنی چه؟ یعنی در روش‌های تدریس و نظام آموزشی و پرورشی خودمان باید در ذکریه متریبان و دل و جان فرزندانمان یاد خدا را زنده و غفلت‌زدایی کنیم. فطرت را شکوفا سازیم و از آن مواظبت کنیم تا پرده و گردوغبار روی آن را نگیرد. لذا باید به این موارد در برنامه‌ی درسی ملی و تدوین و برنامه‌ریزی محتوایی توجه کرد. هم‌چنین معلمان نیز باید در روش‌های آموزشی، به این نکات توجه کنند. در برنامه‌ی درسی ملی علاوه بر این که به روش‌ها و تنوع محیط یادگیری توجه و بیژه‌ای شده است، به رسانه‌های آموزشی یا بسته‌های آموزشی نیز توجه خاصی مبذول شده است و نظام ارزش‌بایی هم متناسب با حوزه‌های یادگیری طراحی می‌شود. این هم یک تغییر جدی است. تاکنون نظام‌های ارزش‌بایی ما به‌طور عمده بر نظام نمره‌دهی تراکمی صفر تا بیست متمرکز

می‌کند و در اعماق جان نفوذ می‌دهد. اگر تلقی ما از مدیر چنین نباشد و فقط فکر کنیم مدیر کسی است که وظیفه‌ی حضور و غیاب معلمان و ارتباط با اداره را دارد و بس، فرآیند ناقص خواهد بود. در برنامه‌ی درسی ملی به این نکات توجه شده است.

امیدوارم مباحثتی که در معرفی برنامه‌ی درسی مطرح شد، مفید باشد. به طور قطعی، همکاران دیگر من که برنامه‌ی درسی ملی را تحلیل می‌کنند و بخش‌های گوناگون آن را توضیح می‌دهند، در صفحات دیگر مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی شما را با اجزای دیگر این برنامه به صورت کامل‌تر و ملموس‌تر آشنا

کم و زیاد کند. احتمال دارد روزی دانش‌آموزان که در کلاس حضور دارند، خسته باشند یا به دلایلی به مدرسه نیایند. لذا مقتضی است که در برنامه‌ی درسی رسمی با همان برنامه‌ی تعریف شده از قبل، تغییراتی ایجاد کرد معلم باید این توانایی را داشته باشد که تشخیص دهد این برنامه را چگونه تغییر دهد که به نفع دانش‌آموز و فرآیند یاددهی- یادگیری باشد.

نگرش ما به مدیر مدرسه هم تغییر پیدا کرده است. در برنامه‌ی درسی ملی تلقی ما از مدیر این نیست که او یک کارپرداز است یا پشتیبان این است که برای تأمین میز و نیمکت به اداره رفت‌وآمد کند. بلکه مدیر یک راهبر آموزشی است، نه



معلم دوره‌ی ابتدایی من

آقای معینی، معلم کلاس اول ابتدایی ما بود. به یاد دارم که حدود ۴۷ نفر دانش‌آموز در یک کلاس کوچک درس می‌خواندیم، به دلیل محدودیت جا امکان تمرین برای همه‌ی بچه‌ها فراهم نبود. لذا معلم ما را به بیرون از کلاس می‌برد. آفتابهای پر از آب می‌کرد، سپس هر کدام از ما با پاهایمان خاک حیاط مدرسه را صاف می‌کردیم و با آب روی آن می‌نوشتیم، ما، هم آموزش می‌دیدیم و هم بازی می‌کردیم. روزهایی که هوا گرم بود و امکان نشستن سر کلاس وجود نداشت، به حیاط می‌رفتیم و به جای تخته‌سیاه روی زمین با آب و با خط درشت می‌نوشتیم. چنین کاری نشانه‌ی ابتکار و خلاقیت معلم است. معلمی که توان‌مند باشد، می‌تواند به نفع فرآیند یاددهی- یادگیری در برنامه تغییر ایجاد کند. بعضی روش‌های آموزشی باید توسط معلم صورت بگیرند. به همین دلایل تلقی ما از معلم در برنامه‌ی جدید تغییر یافته است.

خواهند کرد، اما در عین حال هر سؤالی که مطرح شود، دفتر طرح برنامه‌ی درسی ملی، آماده‌ی پاسخ‌گویی است؛ همچنان که سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و دفتر تالیف و برنامه‌ریزی کتاب‌های درسی هم می‌توانند به سؤالات همه‌ی صاحب‌نظران و همکاران پاسخ دهند. البته هدیه‌ی شما به ما می‌تواند یک فکر بکر باشد. نقدهای شما در تکمیل و بهسازی این برنامه کمک سودمندی خواهد کرد. البته باز هم تکرار می‌کنم که برنامه‌ی درسی ملی مبتنی بر نظریه‌ی خودی و مطابق با نظریات فرهنگ ایرانی- اسلامی است و کار بسیار بزرگی بود که همکاران ما در آموزش‌وپرورش کشورمان برای اولین بار در تاریخ آموزش‌وپرورش خودمان انجام دادند و سعی کرده‌اند که از تجارت جهانی نیز استفاده کنند.

امیدواریم که این نظریه هم بتواند در کنار نظریه‌های دیگر و این برنامه در کنار نظام‌های برنامه‌ریزی درسی دیگر به رقابت پردازد و جایگاه خوبی را برای نظام تعلیم‌و تربیت کشورمان احراز کند.

تنها در سطح مدرسه که در حوزه‌ی محله هم می‌تواند و باید ایفای نقش کند. زیرا ما محیط یادگیری را از داخل کلاس به حیاط مدرسه و از آن جا به محیط خارج هدایت کرده‌ایم، مدیر باید بتواند با شخصیت‌های ذوق‌جوه محلی ارتباط برقرار کند، با مسجد، مدرسه‌های دیگر، کتاب خانه، کانون فرهنگی و موزه‌ای که در محله یا شهر قرار دارند، ارتباط برقرار کند و تعامل داشته باشد و از فضاهای موجود برای یاددهی- یادگیری، تعلیم‌و تربیت و پرورش اجتماعی دانش‌آموزان استفاده کند. برای مثال در درس علوم، دانش‌آموزان با فرآیند تولید نان آشنا می‌شوند. توصیه می‌کنیم وقتی این مبحث ارائه شد، چند هدف ثانوی هم دنبال شود. دانش‌آموزان باید بگیرند که اسراف نکنند و بدانند نانی که می‌خورند با چه زحمتی به دست می‌آید. اگر یک مدیر تعامل محلی داشته باشد، می‌تواند دانش‌آموزان را به بازدید از محل تولید نان صنعتی یا سنتی ببرد. دانش‌آموزان با کارگران نانوایی تعامل داشته باشند و با آن‌ها گفت‌و‌گو کنند. چگونگی تهیه‌ی خمیر را بینند، گرمای تور را حس کنند و بعد بدانند که کشاورزی هم که قبل از این‌ها، گندم را کاشته و درو کرده، چه زحماتی کشیده است. این اقدامات، رفتارها را عینی تر

